مجله علمی پژوهش درعلوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای ، شماره ۱۶ ، تابستان ۱۳۹۸جلد۳، ص۱۸۴-۱۷۲
http://www.jase.ir

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۱۸۴-۱۷۲

دلبستگی به مکان طراحی مدارس با تاکید بر طرح واره های کهن الگوی ضمیر ناخودآگاه

الهام پرویزی[۱]
[۱]استادیار گروه معماری دانشکده هنر و معماری دانشگاه خوارزمی

نویسنده مسئول:
الهام پرویزی

چکیده

یکی از مهمترین چالشهای پیش روی آموزش، ایجاد حس دلبستگی دانش آموزان به فضای آموزشی است. که منتج به افزایش کیفیت آموزش و تربیت خواهد شد. معماری به عنوان ظرف رفتار آدمی تاثیر به سزایی در این امر دارد. اندامهای بنا و روابط حاکم بر آنها در فرایند درک، شناخت و سپس شیوه پاسخگویی افراد به محیط موثر است.

بر اساس مطالعات علوم روانشناسی محیط، دانش آموزان در برخورد با برخی فضاهای آموزشی سریعاً احساس نزدیکی عاطفی دارند؛ و در برخی دیگر احساس غربت می کنند. در واقع اولین مرحله دلبستگی، کاملاً ذهنی و در حوزه معنایابی است. افراد با مکانهای هماهنگ با طرح واره های ناخودآگاه سریع تر وارد فرایند دلبستگی می شوند. در این نوشتار با تاکید بر ضرورت دلبستگی به مکان در طراحی مدارس، این پرسش مطرح است؛ که آیا بازشناسی طرح واره های فرهنگی در ناخودآگاه جمعی دانش آموزان و جهت دهی به طراحی معماری مدارس میتوان حس دلبستگی به مکان های آموزشی را ارتقا داد؟

روش تحقیق کیفی و تحلیلی-توصیفی است. که در ابتدا مطالب به صورت کتابخانه ای و اسنادی در حوزه روانشناسی و شناخت ناخودآگاه و مراحل ادراک و شناخت توسط آن در ذهن انسان جمع آوری شده و سپس به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است؛ و نتیجه آنکه بررسی نحوه درک فضا توسط دانش آموزان در ایجاد کیفیتهایی همانند "آشناپنداری" و "هویتمندی" موثر میباشد. در این نوشتار با نگاهی بر مقوله ناخودآگاه در حوزه روانشناسی و معماری و تحلیل طرح واره های ناخودآگاه جمعی، بر بررسی مکانیزم تاثیر آن بر نحوه شناخت و معنایابی توسط دانش آموزان تاکید می کند. که در صورتی که در مرحله معنایابی فضا از طرحواره های ناخودآگاه جمعی کمک گرفته شود می تواند مرحله شناخت منتج به ارتقاء دلبستگی به مکان به درستی اتفاق بیفتند.

کلمات کلیدی: ناخودآگاه، دلبستگی به مکان، خاطرات جمعی، طرح واره، فضای آموزشی.

مقدمه

دلبستگی به فضای آموزشی افزایش کیفیت آموزش پذیری را به همراه خواهد داشت. معماری به عنوان ظرف رفتار آدمی تاثیر به سزایی در این امر دارد. اندامهای بنا و روابط حاکم بر آنها در فرایند درک، شناخت و سپس شیوه پاسخگویی افراد به محیط موثر است. محیط کالبدی و تاثیرات آن در زندگی روزمره از مسائلی است، که از طرف بسیاری متخصصان مورد تحلیل قرار گرفته است. این مسئله در مورد معماری به دلیل ارتباط نزدیک آن با طراحی محیط ساخته شده و به ویژه در قرن بیستم با توجه به توسعه جوامع انسانی و تغییر شیوه های زندگی و سکونت مردم و همچنین تجربیات ناکارآمد دوران معماری مدرنیسم در تاریخ معماری از اهمیت دوچندانی برخوردارشده است.

دلبستگی به سیستمی تنظیم کننده اطلاق می شود و فرض بر آن است که این سیستم درون فرد وجود دارد و هدف آن تنظیم رفتارهایی است که موجب نزدیک شدن و برقراری تماس با افراد دیگر است. با توجه به اینکه دلبستگی به محیطی که دانش آموزان در آن مشغول به تحصیل هستند می تواند تاثیر به سزایی در کیفیت آموزش آنها داشته باشد شناسایی معیارهای افزایش دلبستگی به مکان آموزشی میتواند از اهمیت زیادی برخوردار باشد.

دلبستگی مکان کشش درونی برای تامین امنیت و کمک به کودک برای مقابله با استرس و اضطراب است(Bowlby,1982,pp.20-34). دلبستگی به مکان در فضاهای آموزشی کودکان را در یک پایگاه امن نگه میدارد و برای او امکان کشف محیط های گسترده تر و مشاهده جاهای دیگر را فراهم می کند. تا از این طریق به یافتن دوستان جدید به اشتراک گذاری علایق و فعالیت ها و به منظور توسعه مهارت های محیطی خویش بپردازد(Chawla& Heft,2002,pp.35-42)

تحقیقات مختلفی در مورد شناسایی معیارهای دلبستگی به مکان انجام شده است. هنگامی فرد به موضوعی دلبستگی پیدا می کند که از طرفی بتواند از آن طریق به نیازها و انتظارات خود پاسخ دهد و از طرف دیگر آن را با الگوهای ذهنی ساخته شده از خود هماهنگ ارزیابی کند(Stokols& Shumaker,1981). طبق این نظریه دلبستگی به مکان متشکل از دو بعد عملکردی و عاطفی است که در آن بعد عملکردی به برآوردن نیازها و اهداف فردی اشاره دارد و بعد عاطفی با تعامل انسان و مکان و نقش آن در هویت فردی در ارتباط بوده(Williams& Roggenbuck, 1989) این بعد ضمن ایجاد حس تعلق و معنا بخشیدن به زندگی فرد(Tuan,1977) سبب بروز رفتارهای پاسخگو و متعهد در قبال مکان گردیده و می تواند رفتارهای محیطی را نیز ارتقاء بخشد(Vaske &Korbin,2001,16). لذا ناخودآگاه و طرح واره های ذهنی که در حقیقت شامل دو بخش تجارب فرد از محیطهای مختلف و تشکیل و ثبت طرح واره ها در ذهن می باشد و نیز بخش بعدی کهن الگوهایی است که به افراد به ارث میرسد اهمیت زیادی در معنایابی و این همانی فضا دارد که در واقع مرحله نخست ایجاد حس دلبستگی به مکان است.

باید در نظر داشت که با توجه به تحقیقات انجام شده فراوان در زمینه معیارهای دلبستگی به مکان این مقاله تنها به مرحله نخست ارتباط با محیط که معنایابی است می پردازد و تاثیر الگوهای ناخودآگاه کودکان در فضای آموزشی را مورد بررسی قرار می دهد.

لذا در ابتدا با بیان ضرورت ایجاد دلبستگی به مکان در فضاهای آموزشی به بیان مراحل ایجاد دلبستگی به مکان می پردازد سپس با بررسی مفهوم ناخود آگاه و طرح واره های موجود در آن نقش طرح واره های ناخود آگاه را در معنایابی محیط که در واقع مرحله نخست ورود به ایجاد دلبستگی به مکان است را تبیین می نماید.

روش تحقیق

در این نوشتار با استفاده از منابع کتابخانه ای به گردآوری اطلاعات و مرور متون و منابع پرداخته شده است. پژوهش در زمینه های روانشناسی محیط و معماری، بر اساس روش های تحقیق توصیفی-تحلیلی پیرامون مبانی نظری تحقیق و بررسی یافته های نوین در ارتباط با آن استوار است.

ضرورت دلبستگی به مکان در دوران کودکی

نتایج تحقیقات نشان می دهد که دستیابی به هویت از طریق دلبستگی به مکان سبب کاهش اضطراب و رسیدن به عزت نفس در کودکان می شود(Korpela,2002,pp.363-373) در واقع هویت مکان زیر بنایی از هویت خود فرد و متشکل از درک گسترده شناخت های او در مورد دنیای فیزیکی است که در آن زندگی میکند(Proshansky et al. , 1995,p.89) طبق نظر رالف؛ خصوصیات کالبدی، معانی و فعالیت ها سه پایه هویت مکان را شکل می دهد و تعامل انسان با این سه عنصر است که حس مکان را شکل میدهد.

در دوران کودکی دلبستگی های گوناگون زمینه ساز شکل گیری شخصیت فردی و اجتماعی افراد است. تعلق انسان به مکان(در کنار دلبستگی به مکان) یکی از مهمترین وابستگی ها در این دوران است(فایل چگونگی شکل گیری حس مکان در کودکان صفحه ۳).

مکان، محملی برای قرار یافتن و به آرامش رسیدن انسان سرگشته ای است که در طول هزاران سال تاریخ پرنشیب و فراز خویش بارها و بارها به آفرینش آن دست یافته است(Partovi,2005,p.45). شناخت مکان را می توان به نوعی به شناخت هویت خود تعبیر نمود. با تعریف کردن مکان ها و شکل بخشیدن به آن(هندسه)، شناخت آن ها قابل فهم شده و انسان مکان و مرتبه خود در این عالم را کشف کرده و هویت او نمایان می شود(Habibi,2008,p.41).

شولتز در مطالعات خویش درباره روح مکان بیان می کند که ارتباط انسان با خصوصیات محیطی معمولا در دوران کودکی بسط پیدا می کند. کودک بر روی شن، زمین سنگ یا خزه زیر آسمان ابری یا صاف راه رفته یا بازی می کند. صداها را می شنود، گرما را تجربه می کند. بدین سان بر محیط آگاه شده و شاکله های دریافتی را که تعیین کننده تمامی تجربه های آینده اند بسط می دهد(Schultz,2009,p.38).

معیارها و مراحل ایجاد دلبستگی به مکان

در رشته های علمی مانند روان شناسی، جامعه شناسی و انسان شناسی اصطلاحات تعلق به مکان، تعلق به اجتماع، ساختار عاطفه و معنا و تجربه، مهمترین مباحث مطرح شده درباره حس مکان هستند. تعلق مکانی به این معنا است که مردم خود را به واسطه مکانی که در آن به دنیا آمده و رشد کرده اند، تعریف می کنند. در واقع احساس تعلق و دلبستگی به مکان سطح بالاتری از حس مکان است(فلاحت،۱۳۸۵، به نقل از Altman&Low,1992).

بر اساس ماهیت دلبستگی مکانی این مفهوم پیوندهایی را در بر می گیردکه اشخاص چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی با مکان ارتباط می یابند. به همین دلیل در بعد شخصی دلبستگی به مکان تجربیات فردی و گروهی در مکان مورد نظر مورد توجه قرار می گیرد. دلبستگی مکانی در هر دو سطح فردی و گروهی رخ می دهد در سطح فردی این مقوله شامل ارتباطات شخصی فرد با مکان می شود. مثلا محیط هایی که خاطرات شخصی را بر می انگیزد و تصور می شود این نوع دلبستگی مکانی در ایجاد حس ثابت شخصی نیز سهیم باشد(Twigger, 1996). بسیاری از مطالعات در حوزه خاطرات شخصی به بررسی حافظه سرگذشتی شامل مجموعه خاطرات، دانش فرد و تجربیات معنا دار شخصی است که در تحکیم هویت فردی شخص حائز اهمیت است

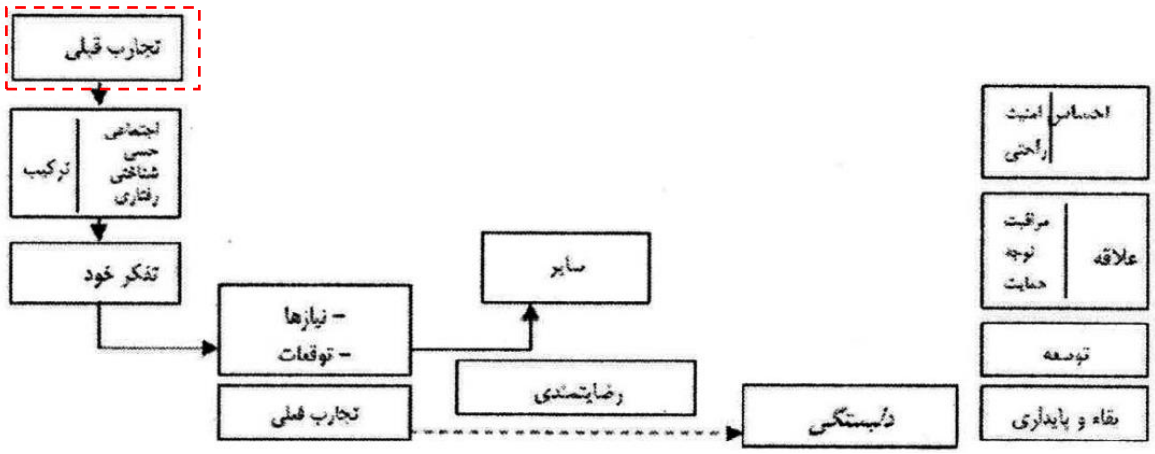
((Conway ,2000) به اعتقاد کانوی آنچه فرد از گذشته به یاد می آورد، می تواهند به ویژگیهای شخصیتی و "خود" وجودی ارتباط داشته باشد((Conway ,2004). وی به تاثیر اهداف، نگرش ها و عقاید مربوط به خود در کارکرد حافظه اشاره می کند. بررسی این ارتباط از این جهت می تواند حائز اهمیت باشد که ویژگیهای فردی خاطرات افراد از مکان ها و در نتیجه دلبستگی آن ها را تحت تاثیر قرار می دهند؛ بنابراین میزان دلبستگی به مکان از فردی به فرد دیگر متفاوت است(Tuan ,1977) و افراد بر اساس ترجیحات آگاهانه ای که ناشی از خصوصیات و ویژگیهای فردی آنها می باشد مکان ها را انتخاب می کنند و به آنها دلبسته می شوند(Low SM, 2001).

در سطح گروهی دلبستگی شامل معانی مشترک از مکان در بین اعضا است. دلبستگی با چارچوب گروهی در فرهنگها، جنسیت ها و مذاهی متفاوت است؛ به گونه ای که در آن گروه ها به مکان هایی دلبسته می شوند که می توانند در آنها به فرهنگ های خود عمل نمایند و از این رو آن را حفظ نمایند. فرهنگ افراد را از طریق تجربیات ارزشها و نمادهای تاریخی مشترک به مکان مرتبط می سازد. علاوه بر مسائل فرهنگی، نمادین یا ارزشی می توان به تجربیات جمعی و گروهی اجتماعات مختلف در مکان نیز اشاره کرد ه در آ اهمیت یک رخداد یا تجربه برای اهالی یک گروه حائز اهمیت است. کارکرد خاطرات جمعی در سطح فرهنگی به افراد کمک می کند تا با نظام های فکری،عقاید ارزش ها و اهداف

فرهنگی منطبق شوند(Conway,2000)در این مقاله با توجه به اینکه امکان استخراج مفاهیم کهن الگو از ناخودآگاه جمعی مورد نظر بوده توجه بر دلبستگی در سطح گروهی است.

در واقع دلبستگی به مکان، رابطه نمادین ایجاد شده توسط فرد به مکان است که معانی احساسی عاطفی و فرهنگی مشترکی به یک فضای خاص می دهد این ابعاد ضمن ایجاد دلبستگی و معنا بخشیدن به زندگی فرد سبب بروز رفتارهای پاسخ گو و متعهد در قبال مکان گردیده و می تواند رفتارهای محیطی را نیط ارتقا دهد(Tuan ,1977)

ارزیابی دلبستگی به مکان در فضاهای موجود و شناخت عوامل انسانی و مکانی دخیل در آن بدون توجه و ارزیابی فرایند دلبستگی میسر نخواهد بود. علم روانشناسی شناختی با تسلطی که بر ساز و کارهای مغز برای یادگیری یادسپاری تفکر بازنگری و شکل گیری ذهن افراد دارد راهکارهایی برای تاثیرگذاری بر ذهن دیگران دارد(Conway,2005) این رویکرد با تعریف فرایند شناخت زمینه های ارتقای دلبستگی به مکان را فراهم می کند(پیربابایی، ۱۳۹۴ : ۵۷).



تصویر ۱: نظریه دلبستگی؛ ماخذ(Hashas,2003,5)

ادراک محیط بیرونی بوسیله انسان شناخت و واکنش احساسی و عاطفی توسط او از مهمترین دلایل ایجاد حس تعلق به مکان است. در حقیقت معانی ای که فرد به طور ناخود آگاه یا آگاهانه از محیط دریافت می کند حاصل ادراکات اولیه و تطابق آن ها با تصاویر ذهنی اوست، که به مرحله شناخت در آمده و واکنشی عاطفی و احساسی که منجر به تعلق و وابستگی به محیط می شود را رقم می زند. به این دلیل احساس افراد مختلف نسبت به یک مکان با تصاویر و پیشینه ذهنی نیز نقش عامل روانی انسان متفاوت است. (فلاحت ۱۳۸۵)

لذا تجارب گذشته و نقش طرح واره های ذهنی میتواند در ورود به فرایند ایجاد دلبستگی به فضا نقش مهمی داشته باشد. تجارب گذشته در کودکانی که قصد تجربه مکان را دارند می تواند شخصی و متفاوت باشد و شناسایی هر یک از این تجارب کمک چندانی به طراحی فضاهای آموزشی نخواهد کرد. اما شناسایی طرح واره های ناخودآگاه جمعی اهمیت بسیاری در ایجاد ارتباط معنایی اولیه در فضا و ورود به فرایند ایجاد دلبستگی داشته باشد. شناخت نمادهای ناخودآگاه فرهنگی در معماری به یافتن و تقویت مولفه های کالبدی معنایی و اجتماعی موثر بر آن، زمینه های ارتقاء دلبستگی به مکان را فراهم می کند. در ادامه نوشتار به مفهوم ناخودآگاه جمعی و طرح واره های آن می پردازد.

مفهوم ضمیر ناخودآگاه

ضمیر ناخودآگاه اصطلاح ابداع شده در قرن ۱۸ توسط فیلسوف آلمانی "کریستوفرریجل۱" است؛ و بعد از آن توسط شاعر و مقاله‌نویس معروف "ساموئل تیلور۲" بنیان‌گذار جنبش "رمانتیک" در انگلستان استفاده شد. این پدیده عبارت است؛ از مهارتی که به‌طور خودکار عمل می‌کند. افکار ناخودآگاه، عادات ناخودآگاه، واکنش خودکار ترس پنهان و خواسته‌های پنهان است. ناخودآگاه مخزنی از خاطراتی است؛ که فراموش شده‌اند. اما با این وجود ممکن است؛ در چند لحظه به صورت فلاش‌بک در دسترس قرار بگیرند؛ و منبع ضمنی ذهن ناخودآگاه می‌تواند؛ به عنوان منبعی از رویاهای شب و افکار خودکار دیده شوند.

"فروید" نخستین کسی بود؛ که در قالب کاوشی نظام‌مند، تأثیر ناخودآگاه را در حیات ذهنی بهنجار و نابهنجار آدمی بررسی کرد فروید میان دو نوع کاربرد مفهوم ناخودآگاه تمایز قرار می‌دهد. ناخودآکاه به عنوان یک صفت صرفاً به جریان‌های روانی اشاره دارد؛ که موضوع توجه خودآگاهانه در لحظه معین نیستند؛ و ناخودآگاه به عنوان یک اسم، مشخص‌کننده یکی از نظام‌های روانی است؛ که فروید آن را در اولین نظریه خود درباره ساختار روانی (مدل مکان نگارانه) شرح داده‌بود. مطابق این نظریه، روان به سه نظام یا سه منطقه روانی تقسیم می‌شود.۱)خودآگاه۲) نیمه خودآگاه ۳) ناخودآگاه(اتکینسون،۱۳۸۵).

از طرفی "کارل گوستاو یونگ۳ " (۱۹۶۱-۱۸۷۵م) گذشته از آن‌که برای ضمیر ناخودآگاه و نقش آن در زندگی فرد اهمیتی قائل است؛ وجود لایه دیگری را نیز در ناخودآگاه انسان قائل است؛ که آن‌را "ناخودآگاه جمعی" یا "ضمیر ناخودآگاه جمعی" می‌خواند. این مفهوم در روانشناسی یونگ از اهمیت و اصالت خاصی برخوردار است. از نظر یونگ ناخودآگاه جمعی، میراثی است؛ از دوره‌های نخستین زندگی بشر که در حافظه تاریخی انسانها ثبت شده‌است؛ و همه مردم در آن سهیم هستند. بنابراین کهن‌الگوها تصویرها و رسوب‌هایی است؛ که بر اثر تجربه‌های مکرر پیشینیان باستانی ما، به ناخودآگاه بشر راه یافته‌است(شمیسا ۱۳۷۸:۲۱۹). در واقع ذهن انسان در هنگام تولد همچون لوحی سفید نیست، بلکه دارای الگوهای اولیه‌ای است؛ که به صورت ارثی از والدین به فرزندان منتقل شده‌است. یونگ، محتویات ناخودآگاه جمعی را که در همه انسانها مشابه بوده و رد اسطوره‌ها، افسانه‌ها، آیین‌ها، و مناسک مذهبی اقوام مختلف، رویاها، خیال‌پردازی‌ها، و آثار هنری نمود پیدا می‌کند کهن الگو می‌خواند(یونگ ۱۳۷۱). بنابراین روان‌شناسان تعاریفی که از فرهنگ به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل تعیین‌کننده رفتار ارائه می‌دهند؛ بیانگر انتقال فرهنگ‌ها و تکامل تجارب جوامع از طریق یادگیری است(آشوری ۱۳۸۰).

یونگ می‌گوید : زبان ناخودآگاه، زبان نمادها است؛ ناخودآگاه بی‌پرده و برهنه با ما سخن نمی‌گوید؛ بلکه همواره در جامه‌ای پر رمز و راز، و در پوششی از نماد پنهان می‌گردد. ناخودآگاه‌ها به زبان رویا و اسطوره با ما سخن می‌گوید. او زادگاه اسطوره و رویا را در درون ناخودآگاه می‌داند. وی رویای جمعی را اسطوره می‌نامد؛ که در طی تاریخ اقوام و ملل آن را دیده و به زبان تمثیل و نماد باز گفته‌اند. در حقیقت ناخودآگاه جمعی همان عاملی است؛ که نمادهای جمعی را پدید می‌آورد(یونگ۱۳۸۱).

در واقع کهن‌الگو یا همان طرح واره های جمعی ضمیر ناخود آگاه را می‌توان همچون ذخیره هوش‌افزا یا یک اثر ارثی نیز تصور کرد؛ که از طریق تراکم تجارب روانی بی‌شماری که همواره تکرار شده‌اند تکوین یافته است؛ کهن الگوها ذخایر گران‌بهای تجارب نیاکان ماست؛ که طی میلیون‌ها سال گرد هم آمده‌اند آن‌ها طنین رویدادهای ماقبل تاریخ‌اند که هر قرن و زمانه به آنها تنوع و تفاوت بسیار ناچیزی می‌افزاید(شمیسا۱۳۸۱).

به نظر یونگ محیط تأثیر به‌سزایی در بروز کهن الگوها دارد؛ به همین دلیل او بر نقش فرهنگ در فعال‌سازی و ساماندهی نمادین کنش کهن‌الگویی که خاستگاهش عمق ضمیر ناخودآگاه است، تاکید دارد. مطابق این نظریه شاید یک تجربه محیطی واحد واکنش‌های کهن الگویی متفاوتی را برانگیزد؛ و یا بر عکس شاید عوامل محیطی گوناگون زمینه‌ساز واکنش‌های کهن‌الگویی یکسانی شود.

---

[1] Jungian archetypes

[2] Samuel Taylor Coleridge

[3] carl Gustav Jung

جدول ۱- نظریه یونگ و فروید در موردناخودآگاه(منبع: نگارنده)

ناخودآگاه فردی	(فروید)واپس زدگی از خودگاه
	(یونگ) تجربه های پیشین شخص
ناخودآگاه جمعی(نظریه یونگ)	برگرفته از تجربیات کل بشر



نمودار ۱- انتقال الگوهای ناخودآگاه در بشریت(منبع: نگارنده)

طرح واره(الگو)های ذهن

در واقع عمل شناخت از حواس انسان آغاز می‌شود. و از طریق سیستم‌های عصبی خود، اطلاعات لازم را از محیط دریافت می‌کند i .محرک‌ها در آستانه مشخص، گیرنده‌های حسی را که همان نقطه تماس بین جهان درونی و واقعیت خارجی هستند فعال می‌کنند(سولسو ؛۱۳۸۱: ۸۶).

در واقع از این طریق پدیده‌های جهان را به مثابه اولین حلقه در زنجیره رویدادهایی که بعدها متضمن رمزگذاری، اندوزش و تبدیل اطلاعات تفکر و واکنش نسبت به آن‌ها است؛ به کمک گیرنده‌های حسی خود می‌بینند می‌شنوند می‌بویند می‌چشند(قمی و مهاجری ؛۱۳۸۷). برای نگهداری اطلاعات بیشتر از مدت مذکور باید از استراتژی تکرار و مرور ذهنی کمک گرفت اطلاعات تا زمان تکرار و مرور در حافظه کوتاه مدت باقی می‌ماند. که طول مدت نگه‌داری مطالب درآن بسیار مختصر است. در واقع انسان تمامی اطلاعات ثبت شده در حافظه حسی خود را حفظ نمی‌کند تنها اطلاعات مورد توجه یا دقت خود را حفظ می‌کند(سیف ؛۱۳۸۴؛ ۳۰-۳۰۳).

توانایی برای برخورد با گذشته و استفاده از آن اطلاعات برای درک و فهم زمان حال از کنش‌های حافظه درازمدت و ناخودآگاه محسوب می‌شود. به این معنی که حافظه دراز مدت این امکان را فراهم می‌کند به جریان بی توقف تجربه بلافصل درک گردد(سولسو؛۱۳۸۱: ۲۵۱).

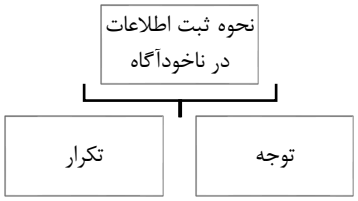
اگر به اطلاعات رسیده به حافظه حسی توجه شد به حافظه کوتاه مدت انتقال می‌یابد و اطلاعات رسیده به حافظه کوتاه مدت نیز پس از پردازش به حافظه درازمدت سپرده می‌شوند لفتوس‌ها نیز درباره اهمیت حافظه دراز مدت می‌گویند: انسان‌ها می‌توانند مقادیر هنگفتی اطلاعات کلمات نام‌ها صورت‌ها یا مکان‌ها را به طور دائمی یا نیمه دائمی در مخزن دراز مدت خود ذخیره کنند. بدون مخزن درازمدت، چیزی وجود نخواهد داشت. زیرا توانایی یادآوری الگوی گذشته است که به ما امکان می‌دهد تا به طریقی پویا با محیطمان کنش متقابل داشته باشیم(Loftus,1976: 56).

اطلاعات جالب توجه در حافظه حسی به الگوهای تصویری یا صوتی(یا سایر الگوهای حسی) تبدیل می‌شود و به حافظه کوتاه مدت انتقال می‌یابند؛ در حافظه کوتاه مدت به صورت رمز یا الگوهای ذهنی در می‌آیند(.سیف، همان جا.) این امر مستلزم فرایند دیگری است به نام "رمزگردانی"۴منظور از رمز گردانی یعنی بازنمایی آنها به صورت غیر از صورت اولیه است(همان: 305).

4 . Encoding

به الگوی ارتباطی میان داده‌های ذخیره شده در حافظه "طرح واره۵" گفته می‌شود. هر طرح‌واره مجموعه‌ای از گره‌ها و ارتباطات میان آن‌ها در شبکه تارعنکبوتی حافظه است؛ که به خاطر ارتباط محکم آن‌ها با یکدیگر کمابیش به صورت یکپارچه و یکواخت بازیابی می‌شوند. بازیابی اطلاعات با ردیابی شبکه ارتباطی به نقطه‌ای که ذخیره گردیده‌است امکان‌پذیر است(همان:28). طرح‌واره‌های ذخیره شده در حافظه تاثیری قوی بر شکل‌گیری شناخت ناشی از ادراکات حسی دارند. اگر اطلاعات در قالب الگوهای ذهنی افراد یا تصوراتشان در مورد دانسته‌ها جای نگیرد در پردازش اطلاعات دچار مشکل می‌شوند.

سیف در مطالعات خود به نظریات روان‌شناسان در تعریف طرح‌واره اینچنین اشاره می‌کند: "اسلاوین۶" طرح‌واره را شبکه‌هایی از اندیشه یا روابط به هم مرتبط یا شبکه‌هایی از مفاهیم که در حافظه افراد وجود دارند و آنان را قادر می‌سازند تا اطلاعات تازه را درک و جذب نمایند تعریف کرده‌است(سیف، همان، ۳۰۸)... "سیفرت۷" نیز طرح‌واره را هدایت کننده عملیات پردازش می‌داند؛ بنابراین می‌توان طرح‌واره‌ها را میانجی ادراک به شناخت دانست.



نمودار ۲- نحوه ثبت اطلاعات در ناخودآگاه

طرح واره‌های ناخودآگاه جمعی

فرهنگ، افراد را از طریق تجربیات ارزشها و نمادهای تاریخی مشترک به مکان مرتبط می‌سازد. علاوه بر مسائل فرهنگی نمادین یا ارزشی می‌توان به تجربیات جمعی و گروهی اجتماعات مختلف در مکان نیز اشاره کرد؛ که در آن اهمیت یک رخداد یا تجربه برای اهالی یک گروه حائز اهمیت است. خاطرات جمعی در سطح فرهنگی به افراد کمک می‌کند تا با نظام‌های فکری عقاید ارزش‌ها و اهداف فرهنگی منطبق شوند(Conway,2000,261-88).

در تعاریف ارائه شده در مورد فرهنگ به نکته‌ای مهم بر می‌خوریم و آن هم جدایی اقوام و جوامع مختلف بشر بر اساس تفاوت‌های فرهنگی است؛ تا آنجا که تفاوت در فرهنگ جوامع برای مردم‌شناسان به شناسایی جوامع مختلف کمک کرده و می‌توان اقوام و جوامع را بر این اساس از هم تفکیک نمود(آشوری ۱۳۸۰). پس انباشته شدن تدریجی فرهنگ‌های هر ملت به طور ویژه و تمایز هر چه بیشتر ملل مختلف در طول زمان و در نهایت راهیابی به ضمیر ناخودآگاه اختصاصی هر یک از آنها پس از سالیان متمادی دور از انتظار نیست. به عبارت دیگر جدای از کهن الگوها به عنوان الگوهای ذهنی مشترک(که یونگ به آن اشاره دارد) میان همه انسانها الگوهای دیگری باید در ذهن وجود داشته باشند؛ که حاصل تجارب متفاوت اقوام در طول تاریخ آنها است. تجاربی که در ارتباط با شرایط محیط و هماهنگی انسان با این شرایط سازگاری را شکل داده‌اند و از همین رو اقوام و جوامع مختلف بشر دارای الگوهای ذهنی مختص به خود باشند.

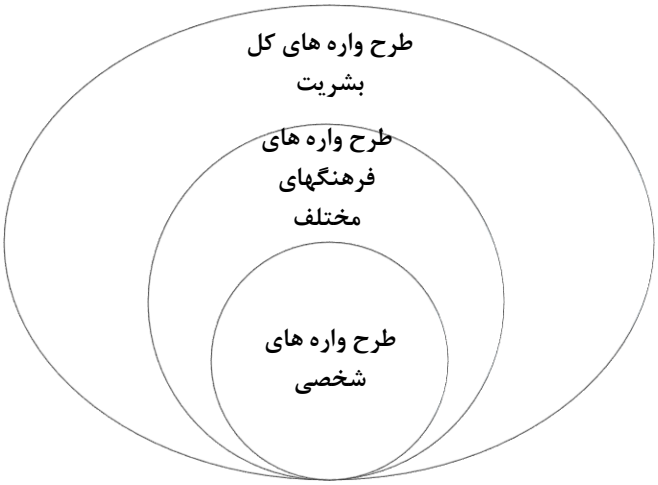
نحوه ایجاد کهن الگوها و انباشته شدن تجارب در نسل‌های مختلف، و نیز انتقال آن به نسل‌های آینده همگی در گرو پذیرش انتقال صفات غیر مادی توسط وراثت است. قوانین توارث‌پذیری صفات در موجودات از نسلی به نسل دیگر در حدود ۱۵۰ سال پیش توسط کشیش زیست‌شناس

[5] Schematic

[6] R.E. Slavin
[7] K. L. Seifert, 1991

اتریشی به نام "گروگورمنل" کشف شد. اگر چه این قوانین ابتدا در گیاهان کشف گردید؛ اما درپژوهش‌های متعدد قرن بیستم قوانین ثابت ارث‌پذیری صفات در همه موجودات زنده نشان داده‌شد.

کهن الگوهایی که یونگ از آن به عنوان غرایز روح مطرح کرده‌است؛ در واقع سازگاری‌هایی است؛ که در جهت رفع نیازهای اجداد انسان و در راستای هماهنگی با محیط زیست آن‌ها شکل گرفته‌اند. کهن الگوهای ذهنی مشترک میان همه انسانها بوده و به دوران یا شرایطی بر می‌گردد؛ که همه اقوام و نژادهای بشر به صورت مشترک تجربه کرده‌اند و به شکل تجارب گذشتگان در ذهن انسان ذخیره شده‌است. لذا به صورت عام بین همه انسان‌ها دیده می‌شود. اما از آنجا که نژادهای مختلف بشر جدای از این شرایط و دوران مشترک به سبب پراکندگی در سطح زمین شرایط متفاوتی را تیز تجربه کرده و می کنند؛ لذا برای ادامه حیات و هماهنگی با محیط پیرامون خود نیاز به سازگاری جدید داشته و دارند طبق یافته‌های علم ژنتیک ایجاد ساز و کارهای متناسب در محیط جدید انکارناپذیر است؛ زیرا این عمل شانس بقاء و تولیدمثل را که از ارکان اصلی تکامل می‌باشند افزایش می‌دهد. به همین دلیل می توان مدعی شد که اقوام و گروه های انسانی که در شرایط متفاوت از یکدیگر برای مدت طولانی رشد و تکامل یافته‌اند دارای سازگاری‌های مختص به خود و از این رو الگوهای رفتاری خاص خود هستند؛ الگوهایی که به نسل‌های آتی خود منتقل کرده و مشترک بین همه انسان ها نیست (خیر آبادی؛ ۱۳۹۶). بنابر این تا بدینجا تاثیر ناخودآگاه در تشکیل الگوهای ذهنی بشر و نیز در خرده فرهنگ ها به صورت جداگانه مشخص گردید.



نمودار ۳- سطوح مختلف ناخودآگاه

طرح‌واره‌ها در معماری

الکساندر از بنیانگذاران استفاده از ناخودآگاه در معماری محسوب می‌گردد؛ وی به کنکاش ذهن آدمی برای بررسی معادل ناخودآگاه معماری می‌پردازد. الکساندر، الگوها را عصاره تجربیات بشری می‌داند؛ که پایه‌های ضروری برای پیوند طراحی با ادراک انسان را فراهم می‌آورد. او از آن‌ها به جای ابزار طراحی به منظور معنا بخشیدن به محیط‌های مصنوع استفاده می‌کند و معتقد است؛ که الگوها ابزاری بسیار قوی برای کنترل فرایند پیچیده از جمله فرایند طراحی معماری و دستیابی به انسجام ساختاری و عملکردی هستند(Cline,1996,47-49). الکساندر در مطالعات خود به دنبال الگو می‌گردد و "شولتز" آنرا از تاثیر ضمیر ناخودآگاه در انسان به بحث می‌گذارد الگوهایی که در ضمیر ناخودآگاه انسان وجود دارد. این الگوها می‌تواند توسط فرهنگ‌ها و آموزه‌های مختلف دینی و اجتماعی در انسانها به‌وجود آید و تا نسل‌های متمادی وجود داشته‌باشد؛ همانند تاثیر تمثیلهای بهشت بر باغهای ایرانی .

الکساندر، مشاهدات مهمی در زمینه تفاوت میان رهیافتهای ناخودآگاه و رهیافتهای خودآگاه جهت طراحی و ساخت مطرح می‌سازد. در تعریف یک طراحی خوب در معماری به ساختمان‌های بومی ای که در جوامع سنتی ساخته شده‌است اشاره می‌کند. جوامع سنتی فرم‌های معماری بومی خود را طی زمان طولانی و بعد از پشت سر گذاشتن آزمون‌ها و تصحیح خطاها پیدا کرده‌اند. هرگونه تغییر و تحولی در این جوامع سنتی بطیی

و آهسته بوده و آنها به‌خوبی توانسته‌اند این تغییرات را با سیستم ساخت خود تطبیق دهند. در حالی‌که در دنیای مدرن امروز تغییرات توسط غیربومیان و از طریق معرفی تکنولوژی پیشرفته مدرن صورت می‌پذیرد(مهاجری و قمی؛ ۱۳۸۷: ۴۷).

الکساندر به الگوها تاکید داشت و پارامتر "کل" را بر دیگر موارد طراحی ارجح نمود. ادامه این نظریه جدید در دو کتاب روش جاودانه ساختمان و زبان الگو بازتاب داشت. این کتابها تاکیدی خاص بر تاثیر متقابل مردم و محیط بر یکدیگر دارند. وی ادعا می‌کند الگوها، حقایقی ثابت و تغییر ناپذیرند. الگوها تمامی راه‌های ممکن برای حل مشکلات ذکر شده را فراهم می‌آورند. وی عنوان می‌کند الگوها از ۵ هزار سال پیش تا کنون به عنوان طرح‌های اولیه شناخته شده‌بودند و همواره بخشی از طبیعت آدمی بوده و هستند. الکساندر روش جاودانه ساختمان و زبان الگو را به عنوان وسایل و ابزار طراحی در راستای انسانی کردن محیط‌ها و معنا بخشیدن به آنها ارائه می‌دهد. وی مقایسه جالبی میان الگو و زبان متداول(زبانی که مردم به کمک آن سخن می گویند) انجام می‌دهد: توسط زبان الگو، مردم، قادر به خلق یک توه نامحدود برای شهرها، ساختمان‌ها، فضاهای شهری جدید، و بی‌همتا هستند؛ درست مانند زبان که توانایی آفریدن جملات نامحدود و متنوع را داراست(Alexandr.1977:43). زبان الگو عصاره تجربیات بشری است؛ و پایه‌های ضروری جهت پیوند با انسان را فراهم می‌آورد و کمک می‌کند تا پیچیدگی محیط پیرامون خود را درک نماید؛ بنابراین زبان الگو اهداف زیر را دنبال می کند:۱)راهی برای درک و کنترل سیستم‌های پیچیده.۲)استفاده از زبان الگو به عنوان ابزاری برای دستیابی به انسجام ساختاری و عملکردی(مهاجری و قمی؛۱۳۸۷: ۵۱).

لذا زبان الگوی الکساندر را در واقع می‌توان منطبق با نظریه کهن الگوی یونگ دانست. همان‌گونه که یونگ معتقد است؛ که کهن‌الگوها زبان مشترکی بین انسانها فراهم می‌آورد و می‌تواند انسجام ایجاد کند الکساندر نیز این امر را در معماری عامل انسجام فضاها با گذشته و انسان و محیط می‌داند. از این‌رو آدمی با حضور در فضاهایی که بر اساس الگوها شکل گرفته‌است می‌تواند آن را درک و شناسایی کند و منطبق با طرح‌واره‌های ذهن خود بداند و احساس این‌همانی کند. و این‌همانی درواقع بخش مهمی از حس هویتمندی را در بر می‌گیرد.

کهن الگو موجودیت روان تن و دارای دو جلوه است: جلوه ای با اندام های جسمی و با ساختارهای روانی ناآگاه و بالقوه. چنانکه به طور مثال از دلایل اصلی استمرار الگوها در معماری مانند چهارطاقی در ایران و نفوذ چنین نمادهای فرهنگی و آیینی نزد مومنان به باورهای مسلط جامعه عصر ساسانی مربوط است و به شناسا بودن آن نزد مومنان آیین زرتشت در پیش از اسلام و تداوم آن به عنوان یک شکل مقدس از پیش پذیرفته شده در دین اسلام است(حاتمیان؛۱۳۹۱؛۱۸۰).

معنایابی فضای معماری در انطباق با طرح واره های ناخودآگاه جمعی

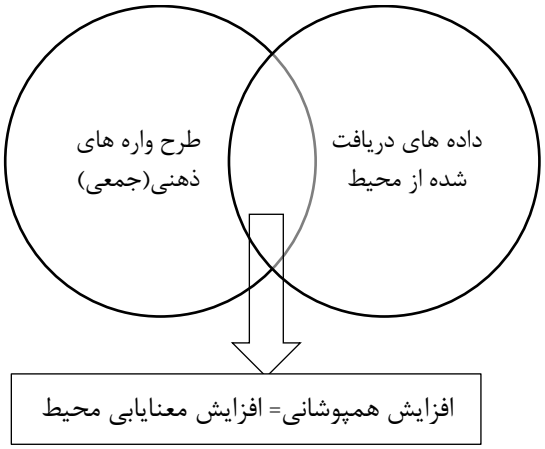
در شکل‌گیری هویت مکانی، دو مرحله وجود دارد؛ در مرحله نخست اطلاعات محیط توسط فرد دریافت می‌گردد و محیط به وسیله فرد شناسایی می‌گردد؛ و در مرحله دوم فرایند پیوند روانی با مکان به انجام می‌رسد. که در واقع انطباق با خاطرات و الگوهای گذشته است و به صورت "هویت مکانی" تداوم می‌یابد(رضازاده، ۱۳۸۵: ۲۳۷).

احراز هویت، بخشی به تشخیص مرتبط می‌شود؛ و بخشی به بازشناسی. بر این اساس نخستین گام در راه تشخیص هویت، امکان بازشناسی پدیده بر اساس شباهت‌های آن با پدیده‌های هم سنخ، و تفاوت‌هایش با پدیده‌های غیر هم‌سنخ(الگوهای موجود) در ذهن است. در واقع واژه "بازشناسی" تنها به معنای "شناسایی" اشیاء نیست. بلکه به تجربه معنا و مفهوم آنها نیز هست(نوربرگ شولتز، ۱۳۷۹: ۸۰).

اگر "بازشناسی" پدیده‌ای میسر نگردد؛ آن‌گاه فرایند تشخیص نمی‌تواند ادامه یابد. به همین خاطر است؛ که اگر عوامل "بازشناسی" پدیده‌ای در سطح خاصی از آن سلب شوند؛ هویت‌مند بودن آن به‌شدت مورد تردید قرار می‌گیرد. بدون این عوامل، "بازشناسی" پدیده قابلیت انطباق با تصویر ذهنی مورد نظر را از دست می‌دهد. و دیگر نمی تواند ابتدایی‌ترین توقعاتی را که از آن می‌رود برآورده سازد. به‌این ترتیب دسته‌ای از توقعات هستند؛ که از پدیده مورد هویت‌سنجی و همه پدیده‌های هم سنخ با آن انتظار می‌رود که پاسخ‌گوی آنها باشند. این توقعات را می‌توان "توقعات موضوعی" نام برد؛ که تداوم در برآورده شدن توقعات موضوعی به معنی فراهم آمدن امکان "بازشناسی" و دستیابی به راهکارهای عملی برای قرار گرفتن در مسیر احراز و تثبیت هویت است. اما نباید از خاطر برد؛ که هویت‌مندی پدیده همان‌قدر که بدون بازشناسی پدیده ناممکن است با توسل به بازشناسی نیز به تنهایی میسر نمی‌گردد. پس "بازشناسی" شرط لازم برای "هویت‌مندی" است. ولی شرط کافی نیست. بلکه باید از پدیده‌های هم سنخ خود نیز متمایز گردد؛ تا فرایند تشخیص هویت به‌طور کامل انجام گردد. در واقع شباهت‌های "درون دسته‌ای" در مرحله "بازشناسی" اهمیت داشته؛ و در مرحله تشخص استقلال پدیده بر مبنای تفاوت‌ها اهمیت می‌یابد. که می‌توان از آن به عنوان توقعات

موضعی نام برد. به عبارتی اگر بازشناسی و برآورده شدن توقعات موضوعی شرط عام برای هویت‌مندی یک پدیده است؛ تشخص و پاسخگویی به توقعات موضعی نیز شرط خاص برای احراز و تثبیت هویت به شمار می‌آید. این دو در کنار یکدیگر و با برقرای رابطه‌ای متعادل، قادر به هویت‌بخشی به یک پدیده هستند. و توجه بیش از حد به هر یک منجر به عدم توازن و اختلال در امر احراز هویت به‌واسطه شباهت یافتن پدیده ها، یا رواج اغتشاش در میان آنها می‌شود(پرویزی؛ ۱۳۹۴).

به عبارتی انطباق با طرح واره‌های ذهن ناخودآگاه درارتباط با موضع پدیده که به طور عام مطرح است منتج به شناسایی می‌گردد و انطباق با طرح واره‌های ذهنی منطبق با فرهنگ در ارتباط با موضوع منتج به بازشناسی پدیده می گردد و احساس آشنایی با مکان و هوتمندی و این‌همانی خواهد کرد. در واقع احساس این همانی فرهنگی در این مرحله رخ می‌دهد که تفاوت پدیده معماری را در ارتباط با فرهنگ بومی خود با سایر فرهنگها در بر می گیرد و آدمی احساس این‌همانی با فضا خواهد نمود.



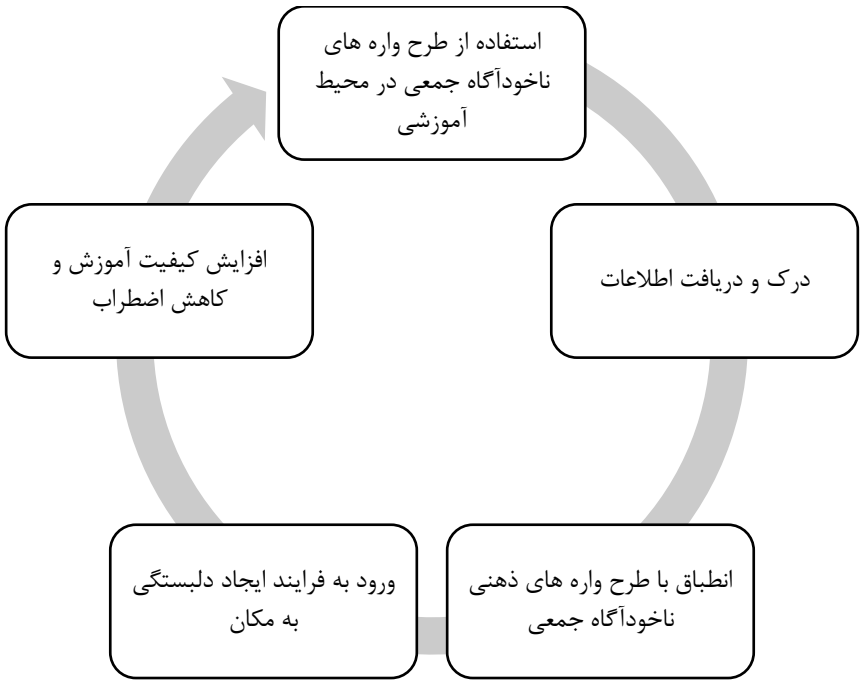
بازشناسی شرط لازم برای هویت‌مندی است؛ ولی شرط کافی نیست. بلکه باید از پدیده‌های هم‌سنخ خود نیز متمایز گردد؛ تا فرایند تشخیص هویت به طور کامل انجام گردد. در واقع شباهت‌های "درون‌دسته‌ای" در مرحله "بازشناسی" اهمیت داشته و در مرحله تشخص استقلال پدیده بر مبنای تفاوت‌ها اهمیت می‌یابد. که می‌توان از آن به عنوان توقعات موضعی نام برد. به عبارتی اگر بازشناسی و برآورده شدن توقعات موضوعی شرط عام برای هویت‌مندی یک پدیده است؛ تشخص و پاسخگویی به توقعات موضعی نیز شرط خاص برای احراز و تثبیت هویت به شمار می‌اید؛ این دو در کنار یکدیگر و با برقرای رابطه‌ای متعادل قادر به هویت‌بخشی به یک پدیده هستند؛ و توجه بیش از حد به هر یک منجر به عدم توازن و اختلال در امر احراز هویت به واسطه شباهت یافتن پدیده‌ها یا رواج اغتشاش در میان آنها می‌شود.

با توجه موارد ذکر شده در باب هویت، و نحوه ارتقاء آن در بافتهای شهری می‌توان گفت هویت کیفیتی است؛ که اساساً در ارتباط با انسان شکل می‌گیرد. انسان طی فرایندی که از ادراک تا تشخص پدیده در ذهن انجام می‌گیرد؛ شی را با یا بی‌هویت تشخیص می‌دهد. این تشخص بر اساس ساختار ذهنی افراد می تواند؛ مسیر متفاوتی را داشته باشد. اما شاخص‌ها و ابزارها در این مسیر در شهرها شامل عوامل مختلفی مانند اختصاصات طبیعی، فضاها و ساختار مصنوع است.

نتیجه گیری:

همانطور که عنوان گردید مرحله نخست دلبستگی به مکان وابسته به معنایابی محیط است. اهمیت شاخص دلبستگی به مکان در فضاهای آموزشی جهت پیشبرد اهداف آموزش و تربیت کودکان لازم نیاز به چگونگی ورود به این مقوله را ضروری می نماید. معنایابی طی مراحل دریافت، ادراک و شناخت نیاز به انطباق با طرح واره های ذهنی دارد کودکان دارد تا با محیط احساس پیوند کنند و بتوانند وارد مراحل بعدی ایجاد دلبستگی با مکان شوند.

طرح واره های ذهنی ناخود آگاه شامل تجارب اندکی است که کودکان در زندگی داشته اند و به صورت شخصی و متفاوت است. و نیز طرح واره هایی که طبق نظر یونگ آرکی تایپ ها (طرح واره های ناخودآگاه جمعی) را تشکیل می دهد که شامل تجارب جمعی جامعه و نیز عواملی است که از طریق ژنها به ارث رسیده اند. که می تواند شامل تجارب کل بشر و یا اقوام به صورت مختلف باشد. شناخت این طرح واره ها در هر قوم می تواند جهت ایجاد معنایابی سریع در مکان های آموزشی از اضطراب دانش آموزان کاسته و زمینه ورود بهتر به این مکان ها را برای آنها فراهم کند.



فهرست منابع:

اتکینسون، ریتال و دیگران(۱۳۸۵)؛ زمینه روانشناسی هیلگارد(جلد۲)؛ ترجمه: ارجمند، محسن؛ سمیعی، مرسده؛ رفیعی، حسن؛ تهران: ارجمند.

پیربابایی، محمدتقی،۲۰۱۵، بررسی فرایند دلبستگی به مکان در مطالعات شهری با رویکرد روان شناسی شناختی، فصلنامه تازه های علوم شناختی سال ۱۷ شماره ۱ بهار ۱۳۹۴.ص۴۶-۵۹.

رضا زاده، راضیه(۱۳۸۵)، رویکردی روانشناسانه و جامعه شناسانه به هویت مکانی در شهرهای جدید، مجموعه مقالات هویت شهرهای جدید . کتاب دوم. تهران : انتشارات شرکت عمران شهرهای جدید: ۲۳۵-۲۵۰

حاتمیان، محمدجواد و دیگران(۱۳۹۱)؛ تحلیل چگونگی استمرار معماری چهارطاقی از دوره ساسانی به اسلامی در ایران با تکیه بر روش نقدکهن الگویی؛ نشریه جامعه شناسی تاریخی دره ۴ شماره ۲ پاییز و زمستان ۱۳۹۱. ۱۷۳-۱۹۲.

خیرآبادی، فواد۱۳۹۶.جایگاه الگوهای نژادی در ضمیر ناخودآگاه جمعی، رویش روانشناسی سال ششم شماره ۳ شماره پیاپی ۲۰ پاییز ۱۳۹۶

سیف، علی اکبر(۱۳۸۴)، روان شناسی پرورشی(روان شناسی یادگیری و آموزش)؛ ویرایش ۵ تهران: آگاه .

سولسو، رابرت ال، روانشناسی شناختی، ترجمه: فرهاد ماهر، ویرایش۲، تهران: رشد، ۱۳۸۱: ۸۶.

شمیسا،سیروس(۱۳۷۴). انواع ادبی. تهران:فردوس.

شولتز ، کریستیان نوربرگ شولتز(۱۳۸۵)، معماری حضور زبان و مکان. ترجمه: علیرضا احمدیان تهران: انتشارات نیلوفر تهران.

گوستاو یونگ، کارل(۱۳۸۳). روان شناسی و شرق، ترجمه: لطیف صدیقیانی، تهران: نشر جامی.

مهاجری، ناهید؛ قمی، شیوا(۱۳۸۷)؛ رویکری تحلیلی بر نظریه های طراحی کریستوفر الکساندر؛ نشریه هویت شهر سال دوم شماره ۲ بهار و تابستان ۸۷

Altman, I. (1993), "Dialectics, physical environments, and personal relationships",Communication Monographs, 60, 26-34.
Alexander, Christopher,(1977), “A Pattern Language” , Oxford university press, New York.
Bowlby,J(1982).Attachment and Loss,Vol.I:Attachment,2nd Ed. NEW York :Basic Books.

Chawla, L . & Heft, H.(2002). Children s Competence and Ecology of Communities : A Functional Approach to the Evaluation of Participation. Journal of Environmental Psychology. 22,201-216.

Conway MA, Playdell- Pearce CW. The constructional of autobiographical memories in the self- memoty system. Psychological Review 2000;107:261-88.
Conway MA. Memory and the self. Journal of Memory and Language 2005;53:594–628.
Cline, M.P(1997).”The Pos and Cons of Adopting and Applying Design Patterns in the Real World”, in Communications of the ACM,39(10),pp.47-49

Conway MA, Meares K, Standart S. Images & goals. Memory 2004;12: 525–31.
Habibi, R.S. (2008). Images and the Meaning of Place. HONAR-HA-YE-ZIBA, 35, 39-50.

Hashas, M. (2003), Residents Attachment to New Urbanist versus Conventional Suburban Developments, PhID dissertation in Community and Environmental design, North Carol in State University.

Korpela, K. (2002). Children s Environment. In R.B. Bechtel and A. Churchman, eds. Handbook of Environme
Proshansky, H.M., Fabian, A.K.& Kamonoff, R.(1995). Place-Identity: Physical World Socialization of the self. In Groat, L.N., ed. Giving Place, Phenomenological Approach. HONAR_HA_YE_ZIBA,14,40-47.

Low SM, Mc Donogh GW. Remapping the city: Place, order and ideology. American Anthropologist 2001;103:5-6.
Loftus, G.R. & E.F. Loftus(1991). Human Memory: the Processing of Information, Hillsdale, nj: Erlbaum, 1976,
Partovi, P. (2005). Place and Space, Phenomenological Approach. HONAR-HA-YE-ZIBA, 14, 40-47. ntal Psychology. New York: John Wiley and Sons, 363-373.

Stokols, D. , and Shumaker, S.A.(1981),"People in places :A transactional view of setting ",In J. Harvey(Eds.), Cognition, Social behavior, and the environmental perception, attitudes and values, Columbia University Press, New York.

Schulz, C.N. (2009). Genius Loci: Towards a Phenomenology of Architecture (S. Ayvazian, Trans.).Tehran, Iran: Tehran University Publishing Co.
Seifer,K.L(1991). Educationnal Pcychology,2 ed, Boston:Houghton Mifflin.

Twigger R, Uzzell DL. Place and identity processes. Journal of Environmental Psychology 1996; 16:205–20.
Tuan YF. Space and place: The perspective of experience. Minneapolis: University of Minnesota Press; 1977.

Vaske,J. J., and Kobrin, K. C. (2001), "Place attachment and environmentally responsible behavior", The Journal of environmental Edication, 32:4, 16-21.

Williams, D.R., and Roggenbuck, J.W.(1989), "measuring place attachment: Some preliminary results, In LH. McAvoy and D.Howard(Eds.), Leisure Research Symposium, National Recreation and Park Association, Arlington,32.

[i] D. Lea, "Christopher Alexander: An Introduction for Object-Oriented Designers". 35. A. Dearden & JanetFinlay, "Pattern Languagesin HCI: A Critical Review"